

## پیشگفتار

البته این نکته بدان معنی نیست که زمینه‌های بشر دوستانه و فرصت‌های اقتصادی از سوی آمریکا نادیده انگاشته شده است.

جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۳ در نخستین سفر خود به جنوب آفریقا اعلام کرد که ایالات متحده پانزده میلیارد دلار برای مبارزه با بیماری ایدز اختصاص می‌دهد. با توجه به اینکه نزدیک به ۵ میلیون نفر از ۲۲ میلیون نفر مبتلایان به ایدز در سرتاسر جهان در آفریقای جنوبی زندگی می‌کنند، نشان از بُعد انسان دوستانه نگرش آمریکا به قاره آفریقا دارد.

چار چوب کلی سیاستهای آمریکا در مورد فقیرترین، بدهکارترین، کودتاخیزترین و غیردموکراتیک‌ترین قاره جهان در دوران جنگ سرد، مبتنی بر معیارهای امنیتی بود. و امروزه هر چند دیگر نگرانی امنیتی وجود ندارد، اما اولویت‌های تازه هنوز نهادینه نشده است.<sup>۱</sup> باید این واقعیت را پذیرفت که در استراتژی کلان آمریکا چه در دوران نظام دو قطبی و چه در روزگار کنونی که هدف همه تصمیم‌گیرندگان، شکل‌دهی به امنیت چه در مفهوم نسبی آن و چه در یک نگرش مطلق بوده است، (نمودار ۱) آفریقا در مقایسه با دیگر مناطق گیتی، اهمیت چندانی نداشته است.

با این نگاه شوریک است که باید عملکرد آمریکا را در قاره آفریقا دنبال کرد و آن را شکل‌بندی نمود. امروزه شرایط در صحنه بین‌الملل، با دورانی که کشورهای مستقل آفریقای به دنبال مبارزات استعماری پدید آمدند بسیار متفاوت است و این خود به معنی پیدا شدن تعاریف جدید از منافع و خطر هاست.

آنچه را باید در نظر داشت این حقیقت است که اولویت‌های استراتژیک آمریکا هر چند در قالب این شرایط شکل می‌گیرد، اما سرمایه‌سیاسی، اقتصادی و نظامی که دولتمردان آمریکایی در اختیار دارند محدود است و بنابراین باید مناطق

آنچه آشکارا در خصوص ایالات متحده آمریکا می‌توان مشاهده کرد، افزایش بی‌وسته حیطه نفوذ و حضور این کشور در عرصه گیتی است. البته با توجه به ماهیت قدرت و الزامات تعریف شده برای منافع ملی این کشور است که اولویت‌های جغرافیایی تعیین شده است. در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی، واقعیات تاریخی، دکترین‌های سیاسی و توجیحات اقتصادی مرتبط با سیاست خارجی آمریکا گویای این واقعیت است که قاره آفریقا در مقایسه با دیگر قاره‌ها اهمیت کمتری برای دولتمردان آمریکایی داشته است. در عمل، به دنبال فروپاشی نظام‌های استعماری پس از جنگ دوم بود که آمریکا حضور در آفریقا را به گونه جامع در دستور کار خود قرار داد و علت آن هم بیشتر سیاستهای اتحاد جماهیر شوروی در آفریقا بود؛ با وجود این، دستگاه سیاستگذاری آمریکا کمترین میزان منابع را به این قاره اختصاص می‌داد. این نگرشی است که امروز در دوران هژمونی آمریکا نیز همچنان پابرجاست.

آفریقا، قاره‌ای که ۹ درصد جمعیت جهان را دربر گرفته و حدود یک درصد صادرات آمریکا را به خود اختصاص می‌دهد، همواره جایگاهی معمولی در سیاست خارجی آمریکا داشته است. هر چند نظام بین‌الملل دگرگون شده و اصولاً تحول در سطح سیستم را باید همیشگی دانست<sup>۱</sup>، اما آنچه در دوران کنونی چشمگیر و کم‌مانند است، تداوم سیاست آمریکا در قبال آفریقا است؛ هر چند با توجه به شرایط بین‌المللی، برخی تاکتیکها عوض شده است.<sup>۲</sup>

جایگاه آفریقا در سیاست خارجی آمریکا بازتاب نگاه جغرافیایی آمریکا به این قاره بوده است که در بطن اولویت‌های نظامی-امنیتی شکل گرفته و از همین رو ایالات متحده کمتر بر ملاحظات انسانی و اقتصادی تأکید می‌کرده است.<sup>۳</sup>

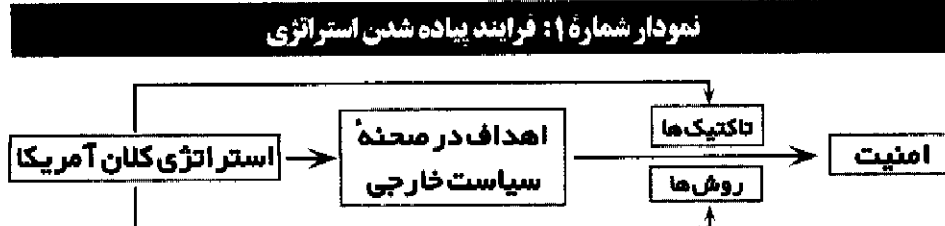
نگاهی تنوریک به سیاست

آمریکای قاره آفریقا:

از بازدارندگی

تا گسترش

نمودار ۱: فرایند تعیین اهداف



هر دو سیاست ویژگی‌ها، روش‌ها و پیامدهای خاص خود را دارد که توجه به آنها ضروری است.

### آمریکا و «سیاست خودداری» در آفریقا

آفریقا قاره‌ای است که تصویر دقیقی از آن در سیاست کلی خارجی آمریکا ترسیم نشده است، زیرا حتی میان تحلیل‌گران مسائل این قاره در این مورد که از نظر جغرافیایی ۵۱ کشور این قاره در کدامین بخش واقع شده‌اند، توافق و هم‌رأیی وجود ندارد. آفریقا جای برجسته‌ای در سیاست خارجی آمریکا ندارد، شاید به این علت باشد که در چهل سال گذشته، سهم آفریقا از تجارت جهانی به نصف کاهش یافته است که خود دلالت بر اهمیت محدود و حاشیه‌ای این قاره در نظام سرمایه‌داری جهانی دارد. کشورهای آفریقایی چنان گرفتار بی‌ثباتی ساختاری هستند که هر گونه اولویت‌دهی سیاسی به آنها در چارچوب سیاست خارجی آمریکا بسیار هزینه‌ساز است. کودتاهای بی‌دری در کشورهای آفریقایی (از ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۱، ۲۱ کودتای موفق و ۲۱ کودتای ناموفق در کشورهای صحرای آفریقا<sup>۴</sup> روی داده - جدول شماره ۱) موجب شده است که سرمایه‌گذاری سیاسی - اقتصادی از سوی آمریکا در این قاره، با توجه به فرصت‌های بهتر در مناطقی چون آسیای مرکزی و اروپای شرقی مطلوب تشخیص داده نشود.

البته باید گفت که همه مناطق یکسان بی‌ثبات

جغرافیایی را با توجه به اهمیت‌شان در چارچوب منافع و موقعیت کشور خود درجه‌بندی کنند. امروزه سیاست و اهداف ایالات متحده در آفریقا از نظر کیفی با دهه‌های پیش از سقوط شوروی بسیار متفاوت است اما این بدان معنا نیست که اعتبار این قاره دیگر گون شده است؛ بلکه مفهومش این است که آمریکا ضرورتی برای حضور در آفریقا نمی‌بیند، مگر آنکه این امر را به اقتضای استراتژی کلان خود الزامی بباید؛ حال آنکه در دوران جنگ سرد تنها بر پایه ضرورت پاسخگویی به شوروی به این کار تن می‌داد.

برپایه این چارچوب فکری و استنباطی است که به تحلیل سیاست آمریکا در قاره آفریقا از دید تاریخی می‌پردازیم.

در دوران جنگ سرد، هدف آمریکا از حضور در آفریقا، جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی و بطور کلی نیروهای کمونیست بود و بدین‌سان سیاستی انفعالی داشت. اما در دوران «هژمونی» که سخن از اقتدار جهان‌گستر آمریکا در میان است، ناگزیر سیاست انفعالی کنار گذاشته شده است. در مورد حضور محدود آمریکا در قاره آفریقا - البته با نادیده انگاشتن مصر که روابط آمریکا با آن کشور در چارچوب بحران خاورمیانه می‌گنجد - صحبت از دیگرگونی ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که شالوده سیاست آمریکا در عصر تک‌تازی به‌شمار می‌رود.

● چارچوب کلی سیاست‌های آمریکا در مورد فقیرترین، بدهکارترین، کم‌دستاخیزترین و غیردموکراتیک‌ترین قاره جهان در دوران جنگ سرد، مبتنی بر معیارهای امنیتی بود، و امروزه هر چند دیگر نگرانی امنیتی وجود ندارد، اما اولویت‌های تازه هنوز نهادینه نشده است.

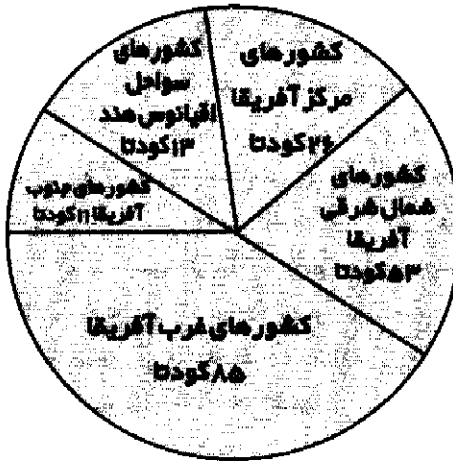
جدول شماره ۱ - کودتاهای موفق و ناموفق بر حسب دوره‌های پنج ساله از ۱۹۵۶ تا ۲۰۰۱

دوره	کودتای موفق	کودتاهای ناموفق	مجموع	درصد موفقیت
۱۹۵۶-۶۰	۲	۴	۶	۳۳-۰۳
۱۹۶۱-۶۵	۶	۷	۱۳	۴۶-۰۲
۱۹۶۶-۷۰	۱۷	۶	۲۳	۷۳-۰۹
۱۹۷۱-۷۵	۱۲	۱۵	۲۷	۴۴-۰۴
۱۹۷۶-۸۰	۱۵	۱۵	۳۰	۵۰
۱۹۸۱-۸۵	۱۰	۱۹	۲۹	۳۴-۰۵
۱۹۸۶-۹۰	۵	۸	۱۳	۳۸-۰۵
۱۹۹۱-۹۵	۵	۲۱	۲۶	۱۹-۰۲
۱۹۹۸-۲۰۰۱	۸	۱۳	۲۱	۳۸-۰۱

McGowan, Patrick Jr. "African Military coups 1956-2001: Frequency, Trends and Distribution", *The Journal of Modern African Studies*, Vol. 41, No 3, 2003, p. 351.

نبوده‌اند، بیشترین کودتاها در شمال شرق آفریقا روی داده است. (نمودار شماره ۲)

### نمودار شماره ۲: توزیع جغرافیایی کودتاهای موفق و ناموفق در قاره آفریقا از ۱۹۵۶ تا ۲۰۱۱



مجموع ۱۸۸ کودتا

منبع: Ibid, p. 356.

جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی، معقول می‌نمود. اما جنگ جهانی دوم همه معادلات و شرایط حاکم بر جهان از جمله قاره آفریقا را یکسره در هم ریخت. کشورهای متعددی در برتو سیاست استعمارزدایی پدیدار شدند و از همه مهمتر، رقابت ایندولژیک شوروی و آمریکا، قاره آفریقا را به میدان نبرد بر سر قدرت و نفوذ تبدیل کرد.

اروپاییان به علت حضور استعماری در آفریقا، به این منطقه از یک زاویه تاریخی، فرهنگی و مذهبی نگاه می‌کردند؛ اما آمریکا که پیشینه استعماری در آفریقا نداشت، عاقدهای تاریخی به این قاره و الزامی برای سلطه مذهبی و فرهنگی بر آن احساس نمی‌کرد. جنگ سرد ایالات متحده را بر آن داشت که در آفریقا نقشی بسیار متفاوت از دیگر قدرتها بازی کند.

انزوگرایی به علت تلاش اتحاد جماهیر شوروی برای گسترش نفوذ در خارج از مرزهای اروپای شرقی، دور از هر گونه همسویی با نیات آمریکا به عنوان یک قدرت برتر در نظام بین‌الملل، دیگر کاربرد نداشت. در این حال و هوا بود که سیاست‌ها در خصوص آفریقا به عنوان یک حوزه نبرد و نه چیزی فراتر از آن طراحی شد. سیاست خارجی آمریکا در مورد آفریقا در واکنش به عملکرد شوروی به گونه‌ای که تصمیم‌گیرندگان آمریکایی تصویر کرده بودند، ناگزیر ماهیتی استراتژیک یافت و نگرشی یکسره امنیتی شکل گرفت. نقشی که آفریقا در تجزیه و تحلیل استراتژیک-امنیتی آمریکا یافت عبارت بود از:

- ۱- مانع فیزیکی در راه رسیدن شوروی به دیگر مناطق
- ۲- حوزه دفاعی برای محافظت از خطوط دریایی
- ۳- تخته برش برای حمله به دیگر سرزمین‌ها
- ۴- منبع ملزومات نظامی
- ۵- میدان نبرد و جنگ نیابتی (برای دفاع از منافع آمریکا و بستن راه نفوذ شوروی بوسیله کشورهای دیگر)

در چنین چارچوبی که تأکید بر نگرش امنیتی-نظامی بود، ناگزیر آفریقا به لحاظ جغرافیایی اهمیت می‌یافت و ابعاد سیاسی و اقتصادی مسائل این قاره در طراحی سیاست آمریکا کمتر مورد

● امروزه سیاست و اهداف ایالات متحده در آفریقا از نظر کیفی باده‌های پیش از سقوط شوروی بسیار متفاوت است اما این بدان معنا نیست که اعتبار این قاره دگرگون شده است؛ بلکه مفهومش این است که آمریکا ضرورتی برای حضور در آفریقا نمی‌بیند، مگر آنکه این امر را به اقتضای استراتژی کلان خود الزامی بباید؛ حال آنکه در دوران جنگ سرد تنها بر پایه ضرورت پاسخگویی به شوروی به این کار تن می‌داد.

نگاه دور آمریکا به آفریقا سابقه تاریخی دارد و در چارچوب واقعات تاریخی و ماهیت روابط قدرتهای بزرگ در ارتباط با این قاره شکل گرفته است. از سال ۱۷۸۶ که کشور مراکش به عنوان اولین کشور آفریقایی ایالات متحده آمریکا را به رسمیت شناخت، آمریکا با گشایش کنسولگری در مراکش، عملاً حضور خود را در قاره آفریقا اعلام نمود. در سده نوزدهم، آمریکا بیشتر با مستعمرات پیشین پر تغال در آفریقا ارتباط داشت و در کنفرانس برلین (۱۸۸۴-۵) که تقسیم این قاره میان قدرتهای اروپایی را رقم زد نیز بعنوان ناظر شرکت کرد. شاید بتوان گفت که نگرش شهروندان و سیاستمداران آمریکایی به آفریقا، پیش از آنکه سیاسی-اقتصادی باشد، نگرشی مردم‌شناختی بوده است. از دید تصمیم‌گیرندگان آمریکایی، قاره آفریقا منطقه نفوذ قدرتهای استعماری فرانسه و انگلستان و به گونه محدودتر، پر تغال و بلژیک بود. از این رو آمریکا چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی ضرورتی برای حضور فعال در آفریقا احساس نمی‌کرد. بدین سان، سیاست خارجی آمریکا در خصوص قاره آفریقا سیاستی انزواجویانه بود که با توجه به واقعات

توجه قرار می‌گرفت.<sup>۷</sup> بدین‌سان روشن می‌شود که چرا ابعاد کمک‌های انسانی و همیاری‌های اقتصادی بسیار ناچیز بوده است. هدف اصلی و غایی این بود که منابع قاره آفریقا به شوروی نرسد و آن کشور نتواند در آنجا جای پای خود فراهم کند. این هدف در سراسر دوران جنگ سرد پابرجا بود، هر چند بر حسب ضرورت تاکتیک‌ها دستخوش تغییر و تحول می‌شد.<sup>۸</sup>

بر پایه این ذهنیت انفعالی، سیاست آمریکا در آفریقا ماهیتی یکسره تدافعی پیدا کرد و «جلوگیری از رادیکالیزه شدن آفریقا»<sup>۹</sup> محور نگرش تصمیم‌گیرندگان در واشنگتن قرار گرفت «چرا که موقعیت آمریکا در مقام رهبری جهان، ضرورت واکنش سیاسی و اخلاقی را الزامی می‌سازد.»<sup>۱۰</sup> از دوران زمامداری هاری ترومن تا رونالد ریگان، هدف دولت آمریکا این بود که «اتحاد جماهیر شوروی را بیرون (از آفریقا) نگه دارد و خطوط ارتباطی آمریکا را در مدیترانه امنیت ببخشد».<sup>۱۱</sup> در این راه، آمریکا آماده بود هر هزینه‌ای را بپذیرد، حتی اگر به لحاظ ارزشی، برخلاف اصول اعلام شده باشد. آمریکا از رژیم‌های گوناگون آفریقایی که بسیاری از آنها ساختارهای غیردموکراتیک، ارزش‌ها و رفتارهای ضدلیبرال و رهبران اقتدارگرا داشتند، به بهانه مقابله با نفوذ اتحاد جماهیر شوروی پشتیبانی کرد. بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۶ آمریکا در حدود ۲۱ میلیارد دلار کمک اقتصادی و ۲۵ میلیارد دلار کمک نظامی در اختیار مصر بعنوان محور سیاست آمریکا در شمال آفریقا قرار داد که بزرگترین کمک آمریکا از این نوع به‌شمار می‌آمد.<sup>۱۲</sup> به لحاظ همین نگرانی از نیات اتحاد جماهیر شوروی بود که سیاست خارجی آمریکا در آفریقا فاقد هر گونه نوآوری و خلاقیت گردید. آمریکا «به علت نداشتن یک سیاست مشخص و تعریف شده در خصوص منطقه، در عمل هر وسیله‌ای را که در اختیار داشت برای پر کردن فضایی که در نتیجه خروج نیروهای استعماری سنتی ایجاد شده بود به کار گرفت تا جلو نفوذ شوروی را بگیرد.»<sup>۱۳</sup> نگاه به قاره از زاویه رقابت با شوروی و ارزیابی آفریقا بعنوان نبردگاه ایدئولوژیک، به آمریکا اجازه نداد که کشورهای آفریقایی را در جهت خواسته‌های آن

کشور به حرکت درآورد. آمریکا درنگ نکرد که میان ایدئولوژی و عملکردهای سیاسی و اقتصادی ضرورتاً نباید رابطه‌ای مستقیم برقرار کند. سیاست آمریکا در قبال کشورهای آفریقایی این گونه شکل نگرفت که اولاً این کشورها تازه استقلال یافته‌اند و ساختارهای نهادینه شده‌ای برای شکل دادن به رفتارهای سیاسی و اقتصادی خود ندارند؛ ثانیاً به علت تجارب تاریخی در زمینه سلطه قدرتهای استعمارگر اروپایی، بسیار طبیعی است که این کشورها در رابطه خود با آمریکا با احتیاط رفتار کنند؛ ثالثاً دولت آمریکا سالهای متمادی به این نکته توجه نکرد که کشورهای آفریقایی در درجه نخست نیازمند کمک‌های اقتصادی هستند، زیرا چنان اختلافتهای ارضی و جغرافیایی میان آنها وجود ندارد که موجب نگرانیهای امنیتی باشد؛ سرانجام اینکه سیاست خارجی آمریکا بر این پایه شکل نگرفت که دولت‌های آفریقایی پیش از هر چیز نیازمند کمک‌های همه‌جانبه فنی و اقتصادی برای سروسامان دادن به خرابی‌های باقیمانده از دوران استعمار هستند و ارزیابی‌های ایدئولوژیک را که از بیرون بر آنها تحمیل می‌شود، اصولاً مطلوب و سازنده نمی‌دانند.<sup>۱۴</sup>

از این روی آمریکا در طول دوران جنگ سرد از تأثیرگذاری ارزشی و شکل دادن به سیاست‌های دولت‌های آفریقایی به گونه‌ای که در نظر داشت محروم گردید؛ هر چند دولت شوروی هم به لحاظ همین محاسبه غیرموجه استراتژیک، با توجه به هزینه‌های فراوانی که متحمل شد، دستاورد چندانی نداشت.<sup>۱۵</sup>

هر سیاست خارجی که بر پایه رویدادها و در رابطه با سیاست‌های کشور رقیب شکل بگیرد، ناگزیر بی‌بهره از هر گونه بویایی و سازندگی خواهد بود. سیاست خارجی و اهداف آن باید «بر اساس چارچوب‌های تعریف شده و برنامه‌ریزی دقیق صورت پذیرد.»<sup>۱۶</sup> بدین معنا که باید به رابطه میان ابزار و اهداف توجه شود و اینکه نباید فرض بر این باشد که «ابزارها و روش‌ها، بی‌در نظر گرفتن محدودیت‌های ذاتی آنها، قادر به برآوردن چند هدف هستند.»<sup>۱۷</sup> ملاحظات انسانی در قاره‌ای که فقیرترین قاره جهان است، به لحاظ ضرورت‌های فرض شده در دوران رقابت ایدئولوژیک یکسره

● از دوران زمامداری هاری ترومن تا رونالد ریگان، هدف دولت آمریکا این بود که «اتحاد جماهیر شوروی را بیرون (از آفریقا) نگه دارد و خطوط ارتباطی آمریکا را در مدیترانه امنیت ببخشد». در این راه، آمریکا آماده بود هر هزینه‌ای را بپذیرد، حتی اگر به لحاظ ارزشی، برخلاف اصول اعلام شده باشد.

● هر سیاست خار جی که بر پایه رویدادها و در رابطه با سیاست های کشور رقیب شکل بگیرد، ناگزیری بهره از هر گونه پویایی و سازندگی خواهد بود. سیاست خار جی و اهداف آن باید «بر اساس چارچوب های تعریف شده و برنامه ریزی دقیق صورت پذیرد.»

نقش جهانی یافت و تحت تأثیر ملاحظات استراتژیک و امنیتی قرار گرفت. به سخن دیگر، فرایند توسعه و دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آفریقا با مناقشه آمریکا و شوروی سخت در هم تنیده بود. ندادم عقب ماندگی در همه زمینه ها بویژه گسترده شدن فقر و استبداد سیاسی به خوبی نشان داد که قالب های فکری بیگانه و نهادهای فاقد ریشه در حیات تاریخی آفریقا تا چه اندازه مخرب بوده است.<sup>۱۸</sup> این نشان می دهد که چرا مفهوم سازی منافع اقتصادی و سیاسی بطور کلی در چارچوب های امنیتی انجام می گرفت. هر منبع و پدیده ای به سرعت ماهیت استراتژیک می یافت و ظرفیت های بالقوه برای توسعه و دگرگونی از میان می رفت. اساس و بنیان سیاست آمریکا در قاره آفریقا باید «فنی و دور از دسترس ساختن منابع» برای شوروی نام نهاد که ذاتاً واکنشی و تنش زا بود. این سیاست در عمل تداوم سیاست های استعماری اما در قالبی نو بود، زیرا مانند زمانی که آفریقا در سده نوزدهم تقسیم می کردند، در تقسیم رقابت آمیز آفریقا<sup>۱۹</sup> در نیمه دوم سده بیستم هم کمترین توجهی به واقعیات عینی این قاره نشد و همه توانمندیهای ذهنی و مادی آفریقا در سایه نگاه استراتژیک حاکم بر سیاست خار جی آمریکا ارزیابی گردید.<sup>۲۰</sup> البته این درک استراتژیک از آفریقا در خلا شکل نگرفته بود و بازتاب استدلالهای تئوریک مکیندر<sup>۲۱</sup> و اسپایکمن<sup>۲۲</sup> در دهه های آغازین سده بیستم بود که برای کنترل «قلب جهان»، کنترل بخشی از آفریقا ضرورت خاص دارد.

تبدیل شدن اتحاد جماهیر شوروی به یک ابر قدرت، منجر به این شد که مفاهیم تئوریک ضرورت عملیاتی پیدا کند و این، برای دهه های متممادی حرکت دهنده ذهنیت طراحان سیاست خار جی آمریکا شد. از زمان استعمارگران اروپایی، نگاه استراتژیک به آفریقاریشه گرفته بود و آمریکاییان نیز هنگامی که نقش برتر را در صحنه جهان پیدا کردند، آن را همچنان مطلوب یافتند. اروپاییان، موقعیت جغرافیایی آفریقا را مانعی برای رسیدن به خاور میانه و آسیا می دانستند و این قاره در عمل به صورت یک مانع در راه هجوم به خاور میانه و خاور دور بود و پس از اینکه آفریقا یکسره زیر

کنترل قرار گرفت، خطوط ساحلی این قاره محل استقرار پایگاههای نظامی و بازرگانی شد. برای آمریکا نیز آفریقا در واقع جای پای برای رسیدن به هدف اصلی یعنی خاور میانه بود. در چنین فضایی، دولت های آفریقایی که سالها بر ضد استثمار جنگیده بودند، به دشواری می توانستند دوستی آمریکا را بی نگرانی بپذیرند و اتحاد جماهیر شوروی را به لحاظ سیاست هایی ضد امپریالیستی که بیان می کرد خطر کمتری به شمار آورند. البته کشورهای آفریقایی خود را در کشمکشهای آمریکا و شوروی بی طرف معرفی می کردند و می خواستند به آنها از همین دیدگاه نگرسته شود.

اما بسیار خام اندیشانه بود که چنین تصویری بپذیرفته شود زیرا دسته بندیهای سیاسی با عنوان گروه کازابلانکا متشکل از کشورهای غنا و مالی و گینه، گروه مونرویا متشکل از لیبیا و نیجریه و سیرالئون، و گروه برازاویل به سرکردگی کنگو، آشکارا بیانگر تقسیم بندی ایدئولوژیک بود. میلیون رادیکال در بطن گروه کازابلانکا، میانه روها در بستر گروه مونرویا و اروپا محوران فرانسوی زبان در قالب گروه برازاویل شکل گیری خطوط ایدئولوژیک را به خوبی نمایش می دادند.

سقوط شوروی را می توان نقطه پایانی بر نگاه تک بعدی آمریکا به قاره آفریقا دانست. در دوران جنگ سرد، آمریکا منافع خود را یکسره در رابطه با رقابت ایدئولوژیک و در قالب های موقت و بی بهره از توجه اقتصادی، سیاسی و انسانی تعریف می کرد و بی توجه به فرصت های در دسترس برای سوق دادن کشورهای تازه استقلال یافته آفریقایی به سوی بهره برداری از توانمندیهای انسانی و مادی، شرایطی پدید آورد که بسیاری از این کشورها ناگزیر به اقتصاد دولتی و جبهه گیریهای ایدئولوژیک گرایش یافتند. آمریکا برای ۵۴ کشور آفریقایی، بی توجه به تفاوت های ساختاری، ظرفیت های بسیار متفاوت اقتصادی، تجارب سیاسی و ویژگیهای نژادی و زبانی آنها، سیاستهای یکسانی به اجرا گذاشت که هر چند شوروی را از یافتن منطقه نفوذ در آفریقا محروم کرد ولی برای آمریکا نیز دستاورد چندانی نداشت.

در دوران جنگ سرد، رؤسای جمهور آمریکا، چه از حزب دموکرات و چه از حزب جمهوریخواه،

تجزیه و تحلیل قرار داد؛ هر چند چنان که گفته شد قاره آفریقا در قیاس با بسیاری از نقاط جهان برای آمریکاییان جذابیت چندانی ندارد. در قاره‌ای که ۱۵ کشور آن تک محصولی، ۱۴ کشور دو محصولی، ۸ کشور سه محصولی، ۴ کشور چهار محصولی، و ۱۱ کشور دارای صادرات متنوع هستند،<sup>۲۷</sup> آمریکا توجیه اقتصادی برای حضور گسترده خود نمی‌یابد، در حالی که می‌تواند در مناطق سوق الجیشی و از نظر اقتصادی پر سود در دیگر قاره‌ها سرمایه‌گذاری کند. در قاره‌ای که از ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۰ نزدیک به ۷۱ کودتای نظامی صورت گرفته و در ۶۰ درصد موارد موجب سقوط حکومتها شده است، دولت آمریکا دلایل سیاسی قانع کننده‌ای برای سرمایه‌گذاری نمی‌بیند. از دید تاریخی، گرچه روابط آمریکا با آفریقا به اوایل سده هجدهم باز می‌گردد،<sup>۲۸</sup> اما ایالات متحده همچنان نقش برجسته تری قائل است که این خود توجیه کننده نقش درجه دوم آفریقا در پهنه سیاست خارجی آمریکاست.

### آمریکا و سیاست گسترش نفوذ در آفریقا

فروپاشی ساختار نظام بین الملل به گونه‌ای که پس از پایان جنگ دوم شکل گرفته بود، این فرصت را نصیب آفریقا ساخته است که یوغ استراتژیک آمریکا و شوروی را درهم بشکند. «دوران اسلحه‌خانه‌را بگیر، سربازان را به بیرون از سربازخانه بفرست، ایستگاه رادیو، اداره پست و فرودگاه را تصرف و شخص رئیس جمهور را دستگیر کن»<sup>۲۹</sup> در آفریقا به سرآمده است. این بدان مفهوم است که «عصر رژیم‌های دیکتاتوری راست و چپ که کمک‌های سخاوتمندانه دریافت می‌کردند و زیاده‌روی‌های داخلی آنان توجیه می‌شد نیز دیگر به پایان رسیده است.»<sup>۳۰</sup> حال این فرصت برای آمریکا فراهم آمده است که بی‌نگرانی از غلتیدن بازیگران آفریقایی به دامن رقیب، به پی‌گیری سیاست‌هایی بپردازد که هر چند هدف عمده آنها تأمین منافع آمریکا است اما دستکم این مزیت را نسبت به سیاستهای دوران جنگ سرد دارد که ویرای موضوعات امنیتی و فیلترهای ژئواستراتژیک است.

در چارچوب دکترین ترومن اصل بستن راه نفوذ شوروی را پایه سیاست خارجی خود قرار دادند.

این اصل بویژه در مورد آفریقا به گونه گسترده و ژرف اعمال شد. با توجه به نقش حاشیه‌ای مسائل آفریقا در سلسله مراتب اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا، ایالات متحده سیاست «شرایط دوگانه» را در مورد آن قاره در پیش گرفت. سیاست «شرایط دوگانه» بر این پایه بود که آمریکا واری رقابت با شوروی، هنگامی باید در پی حضور مؤثر در یک منطقه برآید که شرایط اقتصادی و سیاسی سخت و خیم شده باشد.<sup>۳۱</sup>

البته در دوران رقابت مستقیم و نیابتی در آفریقا کمتر فرصت تبلور یافتن این سیاست پدید آمد، ولی امروزه به علت دگرگون شدن شرایط و اوضاع، شاهد پیامدهای گسترده این سیاست<sup>۳۲</sup> هستیم و در این زمینه می‌توان از کمک‌های انسانی و نظامی به منظور ایجاد صلح در لیبیا، دادن وعده کمک‌های انسانی و اقتصادی برای آوردن گروه‌های متعارض سودانی به پای میز مذاکره، وارد کردن فشارهای فراوان بر رژیم رابرت موگابه در زیمبابوه و... یاد کرد. بی‌گمان، در این موارد ضرورت‌های داخلی و خواسته‌ها و نیازهای رأی‌دهندگان آمریکایی نیز بطور کلی مورد توجه بوده است.<sup>۳۵</sup>

با دگرگون شدن شرایط بین‌المللی، بازیهایی سیاسی نیز تغییر یافته است. البته این دگرگونی نه تنها در سیاست‌های آمریکا، که در ذهنیت و بینش رهبران آفریقایی هم پدیدار شده است. اینان تنها زمانی می‌توانند انتظار کمک در ابعاد گوناگون داشته باشند که حکومت‌هایشان از مشروعیت داخلی بهره‌مند باشد. رهبران آفریقایی برای اینکه بر سر قدرت بمانند، بر خلاف دوران جنگ سرد که تنها می‌بایست پشتیبانی یکی از دو ابر قدرت را داشته باشند، ناگزیرند بر روابط با شهروندان کشور خود نیز تکیه کنند.<sup>۳۶</sup> بدین سان، شاهد یک تغییر کیفی در چشم‌اندازهای سیاستگذاران آمریکایی و رهبران آفریقایی هستیم که از زمان نخستین تماس آمریکا با قاره آفریقا به صورت نبرد با دزدان دریایی در سواحل مراکش، تا پایان دهه هشتاد بی‌مانند بوده است.

در چنین فضایی است که باید سیاست‌های آمریکا از اوایل دهه نود به این سو را مورد بررسی و

● با دگرگون شدن شرایط بین‌المللی، بازیهایی سیاسی نیز تغییر یافته است. البته این دگرگونی نه تنها در سیاست‌های آمریکا، که در ذهنیت و بینش رهبران آفریقایی هم پدیدار شده است. اینان تنها زمانی می‌توانند انتظار کمک در ابعاد گوناگون داشته باشند که حکومت‌هایشان از مشروعیت داخلی بهره‌مند باشد. رهبران آفریقایی برای اینکه بر سر قدرت بمانند، بر خلاف دوران جنگ سرد که تنها می‌بایست پشتیبانی یکی از دو ابر قدرت را داشته باشند، ناگزیرند بر روابط با شهروندان کشور خود نیز تکیه کنند.

● آفریقا با این همه کشور، تنها ۱/۲ درصد از کل تولید ناخالص جهان را در دهه ۱۹۹۰ داشته است. آنچه مسئله را وخیم تر می کند، این حقیقت تلخ است که در دهه ۱۹۹۰ تولید سرانه، مصرف، سرمایه گذاری، صادرات و تولید مواد خوراکی در آفریقا، بر خلاف دیگر نقاط گیتی کاهش داشته است.

با توجه به اینکه کل سرمایه گذاری آمریکا در قاره آفریقا کمتر از یک سوم سرمایه گذاری آمریکا در کشور برزیل است،<sup>۳۱</sup> شرایطی باید به گونه ای متحول شود که ذهنیت رهبران آمریکا بر این محور قرار بگیرد که پرداختن بیشتر به آفریقا برای کمک به ثبات جهانی ضرورت دارد. گسترده گی فقر، ناکارآمدیهای سیاسی، گسل های گسترده ژنایی و قومی و بحران های عمیق اجتماعی، توجه بیشتر به این قاره را الزامی می سازد. نبرد سختی به این مهم، به معنای ایجاد کانون های بحران انسانی خواهد بود که بی گمان چشم انداز مطلوبی را ترسیم و تصویر نمی کند. آفریقا با این همه کشور، تنها ۱/۲ درصد از کل تولید ناخالص جهان را در دهه ۱۹۹۰ داشته است. آنچه مسئله را وخیم تر می کند، این حقیقت تلخ است که در دهه ۱۹۹۰ تولید سرانه، مصرف، سرمایه گذاری، صادرات و تولید مواد خوراکی در آفریقا، بر خلاف دیگر نقاط گیتی کاهش داشته است.<sup>۳۲</sup>

این خود ضعف بخش خصوصی و ناکارآمدی دولت ها را در سرتاسر قاره می رساند که با وجود نقش وسیع سازمان های بین المللی، موجب آهنگ کند توسعه و رشد در این قاره گردیده است. این تصویر ناموزون، بی گمان به معنای ضرورت نقش وسیع تر آفریقا در شکل دادن به اهداف سیاست خارجی آمریکا است، هر چند این اعتقاد هنوز به اندازه کافی قوام نیافته است. بسیاری از تصمیم گیرندگان و طراحان سیاست خارجی آمریکا معتقدند که تناسب مثبت میان سرمایه گذاری های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در قاره آفریقا و میزان بهره مندی آمریکا وجود ندارد؛<sup>۳۳</sup> از این رو ضرورتی برای حضور محسوس تر احساس نمی شود.<sup>۳۴</sup> زیرا آفریقا همواره خارج از حوزه نفوذ سنتی آمریکا بوده است<sup>۳۵</sup> و امروزه مناطقی هستند که برای سرمایه گذاری سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا سودمندترند.<sup>۳۶</sup>

واقعیات حاکم بر آفریقا نشانگر این است که به ضرورت، آمریکایی بایست نقشی پررنگ تر و دیدگاهی وسیع تر نسبت به این قاره داشته باشد. از زمان به قدرت رسیدن کلینتون در سال ۱۹۹۲، رفتار فته شاهد این دگرگونی کیفی در نگاه آمریکا بوده ایم. البته باید توجه کرد که این حرکت متفاوت نه

تنها از تغییر موقعیت جهانی آمریکا مایه گرفته، بلکه شرایط ثبات زدای این قاره هم بوده است. آمریکا در ۱۹۹۲ به علت فشارهای بین المللی و داخلی، به منظور ملت سازی در سومالی دخالت کرد که بیش از ۱۰۲ میلیارد دلار هزینه، ۴۴ کشته نظامی و ۱۷۵ زخمی بر جای گذاشت. هزینه سازمان ملل نیز ۱۰۵ میلیارد دلار و ۱۴۰ کشته بود. هر چند مسائل انسانی هم نقش عمده ای در این حرکت داشت، اما موقعیت جهانی تازه آمریکا بود که حضور در سومالی را به عنوان نخستین اقدام، دور از نگاه استراتژیک مبتنی بر دلایل امنیتی و نظامی رقم زد. البته در خصوص ضرورت دخالت آمریکا هم رأی وجود نداشت اما این، دستکم حرکتی بود که بی گمان در دوران جنگ سرد فرصت تجلی پیدانمی کرد. آمریکا به علت وخامت اوضاع ناگزیر از ترک سومالی شد اما نباید پیامدهای این مداخله را نادیده گرفت. به گفته معاون وزیر خارجه آمریکا، آقای کراکر، «ما سومالی را بهتر از آن چیزی که هنگام ورود بود ترک کردیم».<sup>۳۷</sup>

این بازتاب نیت<sup>۳۸</sup> غیر نظامی و غیر امنیتی تصمیم گیرندگان آمریکایی از دخالت در سومالی و بر خلاف نگاه حاکم در دوران جنگ سرد مبنی بر این بود چون آمریکا منافع حیاتی در این قاره ندارد، پس تنها هنگامی در دریای سرخ و تنگه باب المندب دخالت می کند که رفت و آمد کشتی های نفتی به خطر بیفتد و اینکه حضور آمریکا باید یکسره معطوف به دلایل و اهداف خاص باشد.<sup>۳۹</sup> در سایه همین تغییر موقعیت بود که نیروهای نظامی آمریکا در اواخر سال ۲۰۰۳ خروج چارلز تیلور رئیس جمهور لیبریا و فرستادن او به تبعید را عملی ساختند و جورج دبلیو بوش آشکارا خواهان خروج او شد و تبعید او به نیجریه، بر خلاف نظر بسیاری از رهبران کشورهای غرب آفریقا، گریز ناپذیر گردید. بر خلاف گذشته های نه چندان دور، دیگر ضرورتی برای سیاست گذاری تنها به انگیزه به دست آوردن فرصت حضور نظامی یا بهره گیری نظامی از بنا در وجود ندارد.<sup>۴۰</sup> پشتیبانی آمریکا از کسانی چون یان اسمیت و بوتاه به لحاظ الزامات جنگ سرد و شکل دادن به سیاست «حضور سازنده»<sup>۴۱</sup> در بستر نادیده انگاشتن مباحث اخلاقی، حضور در آنگولا بی کمترین توجیه

سیاسی<sup>۲۱</sup> و حمایت از موبو توسط سه سکو<sup>۲۲</sup> تنها به منظور داشتن «یک تخته پُرش» در کشمکش با شوروی، دیگر به علت تغییر موقعیت و جایگاه آمریکا امکان پذیر نیست.

امروزه شرایط داخلی کشورهای آفریقایی و جایگاه سیاسی و اقتصادی آنهاست که بیشترین نقش را در شکل دادن به سیاست‌ها و برنامه‌های آمریکا در مورد آفریقا دارد. پنجاه و چهار کشور آفریقایی که سی و هفت تایی آنها جمعیتی کمتر از ده میلیون نفر را در خود جای داده‌اند، هر چند در شکل دادن به منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا نقش برجسته‌ای ندارند، اما ماهیت زیستی این کشورها بی‌گمان نادیده انگاشتن مشکلاتشان و پیامدهای آن را توجیه ناپذیر می‌سازد. تجارت آمریکا با آفریقا تنها حدود دو درصد تجارت آمریکا با جهان است و تازه ۲/۳ واردات آمریکا از این قاره، نفت است که بیشتر از نیجریه خریداری می‌شود و نزدیک به ۱۰ درصد نفت وارداتی آمریکا را تشکیل می‌دهد. نیجریه بعنوان هفتمین صادرکننده نفت در جهان، جای ممتازی در سیاست خارجی آمریکا دارد.

در دوران جنگ سرد، سیاست آمریکا در جهت حفظ وضع موجود بود، اما امروزه به لحاظ شرایط داخلی کشورهای آفریقایی این ضرورت برای آمریکا ایجاد شده است که خواهان دیگر گویهای گسترده در ساختارهای سیاسی، الگوهای فرهنگی و چارچوب‌های اقتصادی در این قاره شود و سیاستهای انسان‌گرایانه در قبال آفریقا چون در راستای منافع آمریکا بعنوان مدیر امنیتی نظام بین‌الملل است، ناگزیر منجر به تأکیدها و اولویت‌های متفاوت در اندیشه تصمیم‌گیرندگان آمریکایی شده است. آمریکا در این زمینه حتی بر سازمانهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در جهت تسهیل فرایند دگرگونی در قاره آفریقا فشار آورده و نشان داده است که برخلاف دهه‌های گذشته، دور از ملاحظاتی امنیتی و نظامی، راهبردهای حفظ صلح، برطرف ساختن بحران سیاست‌گذاری، افزایش فعالیت‌های انسان‌دوستانه و الگوسازی‌های اقتصادی را در دستور کار خود قرار داده است. «عملیات احیای امید» در سومالی، تخصیص بودجه کلان برای مبارزه با ایدز که بزرگترین کشتارها را در آفریقا داشته است، عملیات

پایان‌دهی به جنگ داخلی در لیبی، اجرای «برنامه‌های تعدیل ساختاری» به منظور اصلاح ساختارهای ناکارآمد اقتصادی، فشار آوردن به اوپاسانجور رئیس‌جمهور نیجریه برای برگزاری انتخابات آزاد، زیر فشار گذاشتن رابرت موگابه برای دگرگون کردن سیاست‌های کلی در زیمبابوه و... همگی نشانه آن است که شرایط ویژه آفریقا، تأثیر خود را بر شکل‌گیری سیاست‌های آمریکا داشته است. آمریکا در این راستا به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرده است که در عین اینکه دولت‌های آفریقایی دلیلی برای همکاری بیابند بیشترین میزان منافع هم برای آمریکا حفظ شود.

هدف آمریکا این است که «منافع خود را اگر ممکن باشد به صورت چندجانبه و بنا بر ضرورت به صورت یک‌جانبه تأمین کند.»<sup>۲۳</sup> این گفته مادالین آلبرایت نشان از شفافیت اهداف و قاطعیت ایالات متحده دارد. در قاره‌ای که در دهه ۱۹۸۰ در مناطق جنوبی آن بیش از ۱/۹ میلیون نفر در جنگ‌های داخلی کشته شدند که هشت درصد از جمعیت موزامبیک و هفت و نیم درصد از جمعیت آنگولا را (که هفت درصد تولید ناخالص منطقه را دارد)<sup>۲۴</sup> تشکیل می‌داد، پر واضح است که اعمال یک سیاست قاطع برای دستیابی به ثبات سیاسی الزامی است. پیامد این سیاست به صورت حل و فصل تقریباً قطعی بحران بیست ساله سودان که به میانجی‌گری آمریکا دارد جامه عمل می‌پوشد، مشهود است. از اوایل دهه نود این احساس در آمریکا پدید آمد که یکی از مراکز بی‌ثباتی سودان است که در آنجا به علت جنگ داخلی<sup>۲۵</sup> فرصت‌های بسیار برای گروه‌های مخالف منافع آمریکا و کسانی که آمریکا آنها را تروریست می‌نامد فراهم شده است.

سفر دوازده روزه بیل کلینتون در سال ۱۹۹۸ و سفر جورج بوش به پنج کشور آفریقایی در سال ۲۰۰۳ نشان از تأکید بیشتر بر شکل دادن به راه‌حل‌های مورد نظر ایالات متحده برای کم کردن و در صورت امکان از میان بردن مشکلات گریبانگیر آفریقا داشت. البته گفتنی است که هر چند آمریکا در صد دگرگون کردن چارچوب حاکم بر فضای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای قاره آفریقا است اما همچنان سیاست‌های خود را در قالب «پذیرش موقعیت» پیش می‌برد؛ بدین گونه که

● **تعدیل ساختاری که در واقع همان گسترش سیاست‌های بازار آزاد است، در عمل به گسترش فقر و ایجاد موانع بر سر راه فرایند دموکراتیزه شدن در آفریقا انجامیده است. آزادسازی سیاسی با اصلاحات اقتصادی همچنان در تعارض خواهد بود. ناآرامی‌هایی که به علت سخت کردن کمربند اقتصادی پدید آمده، منجر به آن شده است که برخی از رژیم‌ها آهنگ اصلاح اقتصادی و سیاسی را آهسته سازند.**



بر اساس کوشش‌های خود آن را به انجام برساند.<sup>۴۱</sup> اما آنچه اهمیت دارد این واقعیت است که امروزه به علت بروز تحولات گسترده در ساختار نظام بین‌الملل، آمریکا این امکان را یافته است که مفاهیم حاکم بر این نگرش را در عمل پیاده کند.

از نظر اقتصادی، آمریکا سیاست‌هایی در جهت شکل‌دهی ساختار مدرن اقتصادی بر پایه مؤلفه‌های بازار آزاد را برای آفریقا ترویج و تشویق می‌کند. آفریقا بعنوان فقیرترین قاره جهان<sup>۴۲</sup> با بحران انباشت روبه‌رو است<sup>۴۳</sup> هرچند که چهل درصد هیدروالکترونیک بالقوه جهان، دوازده درصد ذخایر گاز، هفتاد درصد کاکائو و شصت درصد قهوه جهان را در اختیار دارد.<sup>۴۴</sup> اما ناآرامی ساختارها و الگوهای اقتصادی، با وجود گستردگی منابع، پیامدهای بسیار ناگوار داشته است که از جمله آنها می‌توان به مرگ دستکم نیم میلیون کودک در سال اشاره کرد.<sup>۴۵</sup>

آفریقا نزدیک به ۸۰ درصد بدهی‌های خود را به سازمانهای عمومی غربی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دولت‌های غربی پرداخته است. اما اینکه چرا آفریقا نتوانسته است بدهیهای خود را بپردازد، علل گوناگون دارد که یکی از آنها کاهش مداوم قیمت مواد اولیه‌ای است که بوسیله کشورهای آفریقایی صادر می‌شود. درآمد کشور غنا از صادرات کاکائو در سال ۱۹۸۱ تقریباً ۱/۴ در آمد سال ۱۹۷۴ بود و در سال ۱۹۹۱ این درآمد به نصف کاهش یافت.<sup>۴۶</sup> این ناتوانی در انباشت ثروت به علت شرایط بازار که خارج از کنترل کشورهای آفریقایی است، نشان می‌دهد که چرا آفریقا با وجود دریافت وام‌های فراوان قادر به ایجاد توسعه نبوده است.<sup>۴۷</sup> درآمد سرانه کشورهای زیر خط صحرای آفریقا در ۱۹۹۵ حدود پنجاه مرتبه کمتر از کشورهای غربی بوده است. درآمد سرانه موریتانی در این سال حدود ۴۶۰ دلار بوده و موزامبیک بعنوان فقیرترین کشور آفریقایی درآمد سرانه‌ای در حدود ۸۰ دلار داشته است.<sup>۴۸</sup> به علت این فقر گسترده است که فرصت بهبود زندگی پدید نمی‌آید. بیش از چهل درصد مردم آفریقا از بی‌سوادی رنج می‌برند<sup>۴۹</sup> و همین، نوآوریهای تکنولوژیک و اقتصادی را ناممکن می‌سازد. عامل دیگری که مانع توسعه یافتگی شده، افزایش بهای

شرایطی را در یک کشور می‌پذیرد، لیکن به دلایل سودمحور، همان شرایط را در کشور دیگر نمی‌پذیرد. این بدان معناست که سیاست عملگردی و کمک‌های انسانی به موازات هم انجام می‌شود و آمریکا با توجه به شرایط جهانی و منطقه‌ای و داخلی، اولویت را گاهی به سیاست‌های عملگردی می‌دهد و گاهی گزینه کمک‌های انسانی را در دستور کار می‌گذارد. تأکید بر انتخابات آزاد، دموکراسی، حقوق بشر، آزادسازی اقتصادی، انضباط مالی، آزادی بیان و مبارزه با فساد در همه ابعاد آن، برخی از مؤلفه‌های سیاست‌های عملگردی را تشکیل می‌دهند. البته بسیاری از مفسران فشارهای آمریکا در جهت پیاده کردن برنامه‌های یادشده راهمان استعمار نو می‌دانند که هربران استقلال طلب آفریقا در اوایل دهه ۱۹۶۰ از آن سخن می‌گفتند. «در واقع، سیستم اقتصادی (کشورهای آفریقایی) و به تبع آن سیستم سیاسی از خارج هدایت می‌شود.»<sup>۴۷</sup> اما با توجه به تغییر مفهوم فضای بین‌المللی، نخبگان آفریقایی از این زاویه به سیاست‌های کلی آمریکا نمی‌نگرند. استراتژی امنیت ملی آمریکا که هر سال از سوی کاخ سفید اعلام می‌شود، در سال ۱۹۹۶ چهار چوبی کلی برای عملکرد آمریکا در قاره سیاه تعیین کرد که امروزه نیز در عمل همان مفاهیم کلی، پایه و اساس سیاست خارجی آمریکا در آفریقا است. این اهداف عبارت است از:

- گسترش دموکراسی بازاری (اقتصاد آزاد)
- احترام به حقوق بشر
- توسعه اقتصادی پایدار
- حل و فصل مناقشات از راه گفتگو و بهره‌گیری از نیروهای حافظ صلح.

در این سند آمده است که «اقدامات بوسیله ایالات متحده و جامعه بین‌المللی باید از نظر مدت محدود باشد و به گونه‌ای طراحی شود که به شهروندان کشور مورد نظر فرصت دهد که وضع خود را سروسامان دهند. در تحلیل نهایی، مسئولیت تعیین سرنوسشت یک کشور بر دوش مردمانش است.»<sup>۴۸</sup>

البته تأکید بر نقش مردم آفریقا در شکل دادن به آینده‌شان چیز تازه‌ای نیست؛ در ۱۹۷۲، ریچارد نیکسون نیز در گزارش خود به کنگره اعلام کرده بود که «اگر آفریقا خواهان پیشرفت است، می‌باید

● بر پایه شواهد تاریخی و مفاهیم تئوریک، «دموکراسی بر پایه شکم‌های سیر و فکرهای بی‌دغدغه شکل می‌گیرد.» در پاسخ به این پرسش که چرا با وجود منابع گسترده در آفریقا که بسیاری از آنها نقشی تعیین کننده در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی دارند، شاهد گستردگی فقر و بدبختی مردمان این قاره هستیم، بی‌گمان باید نگاه را معطوف به عملکرد ساختارهای اقتصادی کرد.

نفت بوده است. در سال ۱۹۷۰، قاره آفریقا نزدیک به یک درصد تولید ناخالص داخلی را خرج وارد کردن مواد سوختی می کرد که این رقم در سال ۱۹۸۰ به شش درصد رسید.<sup>۵۸</sup> به عبارت دیگر، اگر در ۱۹۶۰ می شد با یک تن شکر تولید شده در آفریقا حدود ۶/۳ تن نفت در بازار جهانی خرید، در سال ۱۹۸۲ پس از شوک دوم نفتی در سال ۱۹۷۹ تنها می شد با یک تن شکر کمتر از یک تن نفت یعنی ۵/۷ درصد تن نفت خرید.<sup>۵۹</sup>

طبیعی است که برای توسعه، انباشت سرمایه ضرورت دارد. همه سرمایه آفریقا از صدور محصولات معدنی و کشاورزی و طبیعی است که بهای آنها بسیار متزلزل و بیشتر رویه کاهش است. مشکل انباشت سرمایه در آفریقا ناشی از صادرات متکی بر یک محصول، کاهش قیمت های محصولات صادراتی و نرخ نابرابر مبادله است. دولت های آفریقایی در اوایل دهه ۱۹۸۰ استراتژی توسعه را برای چیره شدن بر مشکلات اقتصادی پیش گرفتند که از یک سو بر جایگزینی واردات تأکید داشت یعنی کالاهایی تولید شود که ضرورت تأبری صدور نباشد بلکه برای مصرف کننده داخلی باشد، و از سوی دیگر در جهت گسترش نهادهای دولتی به منظور هدایت و گسترش توسعه اقتصادی بود. هدف، متنوع ساختن اقتصاد و بازاریابی داخلی بر اساس تبدیل مواد اولیه به تولیدات ثانویه صنعتی بود، اما این سیاست به شکست انجامید زیرا پروژه هایی که برای جایگزینی طراحی شده بود اولاً مواد اولیه را از خارج وارد می کرد، ثانیاً مصرف کننده داخلی برای حضور در بازار در آمد کافی نداشت. گذشته از آن، تولیدات به لحاظ کیفیت پایین توان رقابت در صحنه جهانی را نداشت. برای فراهم آوردن سرمایه لازم برای پروژه ها، سرمایه گذاری در بخش کشاورزی کاهش یافت و سرمایه ها به سوی بخش صنعتی رفت و مالیات های سنگین بر بخش کشاورزی برای تهیه بخشی از سرمایه مورد نیاز وضع شد که در عمل به وابستگی بخشی از کالاهای کشاورزی به خارج انجامید.

برای مبارزه با این مشکل بود که آمریکا به بانک جهانی و صندوق بین المللی پول فشار آورد که از طریق برنامه های مبتنی بر آموزه های لیبرالیسم جدید اقتصادی در کشورهای آفریقایی فعال شوند.

این سیاست که با پشتیبانی آمریکا شکل گرفت، شرایطی برای کشورهای کمک گیرنده تعیین می کند. از نظر آمریکا و نهادهای بین المللی ذیربط، این شرایط ضروری است چرا که راه رسیدن به زندگی دموکراتیک از بستر این شرایط می گذرد. اما مسئله مهم این است که اقتصاد آفریقا بیش از آن ضعیف است که جوابگوی تعدیل باشد و بتواند از میان رفتن مرکزیت دولت در فعالیت های اقتصادی را تاب آورد. تعدیل ساختاری که در واقع همان گسترش سیاست های بازار آزاد است، در عمل به گسترش فقر و ایجاد مانع بر سر راه فرایند دموکراتیزه شدن در آفریقا انجامیده است. آزادسازی سیاسی با اصلاحات اقتصادی همچنان در تعارض خواهد بود. «ناآرامی هایی که به علت سفت کردن کمربند اقتصادی پدید آمده، منجر به آن شده است که برخی از رژیم ها آهنگ اصلاح اقتصادی و سیاسی را آهسته سازند.»<sup>۶۰</sup>

در واقع، هدف آمریکا از برنامه تعدیل ساختاری، گسترش دموکراسی و دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی از راه اصلاحات اقتصادی است که از دید بسیاری از دست اندر کاران آفریقایی، خود مانعی بر سر راه فرایند دموکراتیزه کردن سیاست شده است چرا که موجب گسترش فقر و افزایش فاصله طبقاتی گردیده است. نمی توان انکار کرد که بر پایه شواهد تاریخی و مفاهیم نئوریک، «دموکراسی بر پایه شکم های سیر و فکر های بی دغدغه شکل می گیرد.»<sup>۶۱</sup> در پاسخ به این پرسش که چرا با وجود منابع گسترده در آفریقا که بسیاری از آنها نقشی تعیین کننده در اقتصاد سرمایه داری جهانی دارند، شاهد گسترده فقر و بدبختی مردمان این قاره هستیم، بی گمان باید نگاه را معطوف به عملکرد ساختار های اقتصادی کرد. در شمال آفریقا از ۳۸۰۲ تا ۵۳۰۶ میلیارد بشکه نفت ذخیره وجود دارد که برابر با ۴ تا

● آنچه عملکرد بیشتر دولت های آفریقایی به نمایش گذاشته، وجود دولت های شکست خورده است؛ چیزی که یکسره برخلاف گفته های بیل کلینتون در سفر به آفریقا در مورد «نوزایی آفریقا» است. چیزی که دولت های آفریقایی با عملکرد خود نشان داده اند، شکل گیری «نوزایی آفریقا» نیست، بلکه ایجاد زمینه توجیه مداخله آمریکادر شکل دادن به زندگی سیاسی و اقتصادی در این کشورهاست.

۵/۵ درصد کل ذخایر نفت جهان است؛ بیش از ۶۰ درصد ذخیره فسفات جهان نیز در کشور مراکش است.<sup>۶۳</sup>

در کنار دگرگون ساختن چارچوب‌های اقتصادی در آفریقا و گسترش مفاهیم بازار آزاد، سیاست آمریکا در این جهت بوده است که دستگاه‌های دولتی در کشورهای آفریقایی را تشویق به کوچک شدن و تلاش برای کسب مشروعیت کند. از نظر آمریکا، برای پا گرفتن دموکراسی تحقق این دو مؤلفه ضرورت دارد زیرا لازم است که آرزوها و خواسته‌های دموکراتیک در چارچوب‌های معین و مشخصی محدود شود.<sup>۶۴</sup> دولت‌ها در آفریقا به علت شرایط خاص دوران استقلال بسیار بزرگ هستند و نقش کلیدی در همه زمینه‌های سیاسی و اقتصادی بازی می‌کنند. در کنگوی براز اوایل برای نمونه، نزدیک به پنجاه درصد بودجه صرف هزینه‌های دولتی می‌شود.<sup>۶۵</sup> بخش عمومی در بیشتر کشورهای آفریقایی به محلی برای حمایت از قدرتمندان سیاسی تبدیل شده و به صورت جایی برای کسب درآمدهای نامشروع درآمده است.<sup>۶۶</sup> عملکرد سنتی دولت در این زمینه منجر به این شده است که فساد جنبه خاص طبقاتی یا گروهی نداشته باشد بلکه به صورت بخشی از زندگی روزانه و عنصری قابل انتظار در هر تعامل اجتماعی در آید.<sup>۶۷</sup>

این عملکرد دولت‌ها، در واقع بسیار دور از آن چیزی است که آمریکا سعی داشته است در قاره آفریقا از راه گسترش، یا بهتر گفته شود، تحمیل ارزش‌های دموکراتیک<sup>۶۸</sup> به دست آورد.

آنچه عملکرد بیشتر دولت‌های آفریقایی به نمایش گذاشته، وجود «دولت‌های شکست خورده» است؛ چیزی که یکسره برخلاف گفته‌های بیل کلینتون در سفر به آفریقا در مورد «نوزایی آفریقا» است.<sup>۶۹</sup> چیزی که دولت‌های آفریقایی با عملکرد خود نشان داده‌اند، شکل‌گیری «نوزایی آفریقا» نیست، بلکه ایجاد زمینه توجیه مداخله آمریکا در شکل دادن به زندگی سیاسی و اقتصادی در این کشورهاست.<sup>۷۰</sup> آمریکا می‌گوید سیاست‌های خود را بر این پایه قرار داده است که «دولت‌های نیرومند و توانا»<sup>۷۱</sup> در آفریقا شکل بگیرند که بتوانند فرایند اصلاحات اقتصادی و

سیاسی را آسان کنند. دولت توانمند «دولتی است که به دموکراتیزه کردن مشغول است و سرمایه‌گذاری اجتماعی را انجام می‌دهد و کاهش مناقشات و گسترش بخش خصوصی را دنبال می‌کند.»<sup>۷۲</sup> اما آنچه می‌بینیم «ترکیبی از تهدید و بی‌علاقگی»<sup>۷۳</sup> به لحاظ بی‌کفایتی دولت‌ها است؛ و همین سبب «بحران سیاست‌گذاری» شده است. از نظر بسیاری از آفریقایی‌ها، آنها دو مشکل دارند «یکی موش‌ها و دیگری حکومت.»<sup>۷۴</sup> به لحاظ این بی‌کفایتی در سیاست‌گذاری در گستره آفریقا، اقتدار و مشروعیت دولت‌ها سخت کاهش یافته است و این خود مانع بزرگی بر سر راه تلاش‌های آمریکا برای سوق دادن این کشورها به سوی فرایند دموکراتیزه شدن پدید آورده است. وضع نابسامان اقتصادی و فشار آمریکا برای کاهش یافتن یارانه‌های اقتصادی و محدود شدن فعالیت‌های اقتصادی دولت که در عمل امکان بهره‌گیری از بودجه دولتی برای حمایت از طرفداران سیاسی را کاهش داده است، ناگزیر به کاهش مشروعیت و اقتدار دولت‌ها انجامیده است.

دولت‌های آفریقایی از انجام وظایف خود بازمانده‌اند زیرا نه می‌توانند نیازهای مردم را از طریق سنتی (به لحاظ محدودیت‌های ایجاد شده از سوی نهادهای بین‌المللی) بر آورده سازند، نه قادرند در چارچوب‌های مدرن به انجام دادن وظایف خود بپردازند. نتیجه این شده است که مردم یا یکسره از مشارکت در زندگی مدنی جامعه دست می‌کشند یا تنها وقتی که مسأله‌ای به سود آنهاست با دولت همکاری می‌کنند و هر زمان که به سودشان نیست از دولت فاصله می‌گیرند و پشتیبانی خود را از آن دریغ می‌کنند.<sup>۷۵</sup> به علت ناتوانی دولت‌ها، مردم به شبکه‌های سنتی برای رفع نیازهای خود متوسل می‌شوند و این، مانع بزرگی در برابر آمریکا برای دگرگون ساختن الگوهای فرهنگی و بینشی در آفریقا پدید آورده است. مردم به علت ناکارآمدی دولت‌ها به «استراتژی خروج» یا «استراتژی از عهده بر آمدن» رو کرده‌اند تا بتوانند نیازهای خود را بر آورده سازند. این موضوع سبب ایجاد یک بازار سیاه موازی با بازار آزاد مورد خواست آمریکا شده است. دوسوم تولید ناخالص اوگاندا به بازار سیاه مرتبط است و نزدیک به ۹۰ درصد گندم تولید شده

● هر چند دولت‌های آفریقایی برای جلوگیری از کاهش مشارکت مردم به اهرم انتخابات‌ها برای مشروعیت‌یابی دوباره متوسل شده‌اند، اما چون معیارهای سنتی حتی در این جانیز حاکم است، نتایج مورد نظر به دست نیامده است. «اگر قرار باشد در انتخابات بازنده شوید، آنرا برگزار نمی‌کنید.» «گارد قدیمی و دینوسورهای سیاسی ناگهان کشف کرده‌اند که دموکراتهای خوبی هستند...»

دولت‌های مشروع و توانمند در کنار رفاه اقتصادی در آفریقا وجود دارد.

اما واقعیت انکارناپذیر این است که به لحاظ اولویت نداشتن آفریقا در سیاست خارجی آمریکا، این کشور در پیاده‌سازی اهداف خود موفق نبوده است. آمریکا نخواهد توانست ثبات سیاسی مورد نظر و ظرفیت‌های مطلوب اقتصادی را در آفریقا شکل دهد، مگر اینکه جایگاه این قاره در ارزیابی‌های رهبران آمریکا از منافع ملی‌شان دگرگون شود.

### زیرنویسها

1. Gilpin, Robert. 1981. *War and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press. pp. 39-43.
2. Melvin, Gurtov. 1974. *The United States Against the World*. New York: Praeger, p.45.
3. Dickson, David, A. 1985. *United States Foreign Policy Towards Sub Saharan Africa*. Lan ham, MD: University Press of America. p.5.
4. Mkandawire, T. "Thinking about Developmental States in Africa", *Cambridge Journal of Economics*, Vol. 25, no. 3, 2001, pp. 289-313.
5. McGowan, Patrick Jr. "African Military Coups 1956- 2001: Frequency, Trends and Distribution", *The Journal of Modern African Studies*, Vol. 41, No. 3, 2003, p. 341.
6. William J. Foltz, "Africa in Great Power strategy", in William J. Foltz and Henry S. Bienen, eds. 1985. *Arms and the African Military Influences on Africa's International Relations*. New Haven: Yale University Press, p.2.
7. Dickson, David A. 1985. *United States Foreign Policy towards Sub Saharan Africa*. Lanham, MD: University Press of America, p.5.
8. Gurtov, Melvin. 1974. *The United States Against the World*. New York: Praeger, p.45.
9. Price, M. Robert. 1978. "U.S Foreign Policy in Sub Saharan Africa: National Interests and Global Strategy", *Policy Papers in International Affairs*. Berkeley, University of California: Institute of International Affairs, p. 59.
10. Murphy, E. Jefferson and Howard Stein. 1973, *Teaching Africa Today*. New York: Citation, p. 202.
11. Potter, Lawrence G. 1994. *Islam and Politics: Egypt, Algeria and Tunisia's Great Decisions*. New York: Foreign Policy Association, p. 75.
12. Sullivan, Denis, J. "American Aid to Egypt, 1975-1996: Peace Without Development", *Middle East Policy*, Vol. 4, No 4. Oct

در تانزانیا در بازار سیاه فروخته می‌شود.<sup>۷۶</sup> همچنین یک سوم قهوه گینه در بازار سیاه خرید و فروش می‌شود.<sup>۷۷</sup> گستردگی بازار سیاه و اهمیت آن حتی سبب شده است که بسیاری از مقامات دولتی در آن شرکت کنند و این موجب «جنایی شدن دولت» در آفریقا شده است.<sup>۷۸</sup> این پدیده در عمل سبب شده است که مسئولان دولتی، اداره مملکت را رها کنند و به تأمین منافع شخصی خود بپردازند.<sup>۷۹</sup> هر چند دولت‌های آفریقایی برای جلوگیری از کاهش مشارکت مردم به اهرم انتخابات برای مشروعیت‌یابی دوباره<sup>۸۰</sup> متوسل شده‌اند، اما چون معیارهای سنتی حتی در این جا نیز حاکم است، نتایج مورد نظر به دست نیامده است. «اگر قرار باشد در انتخابات بازنده شوید، آنرا بر گزار نمی‌کنید».<sup>۸۱</sup> «گارد قدیمی و دینوسورهای سیاسی ناگهان کشف کرده‌اند که دموکراتهای خوبی هستند...»<sup>۸۲</sup>

آمریکا به تبع شرایط متحول جهانی، در تأکیدهای خود در مورد آفریقا امروزه بسیار متفاوت تر از دوران پیش از ۱۹۹۰ رفتار می‌کند. آنچه اینک آمریکا بر حسب نیازهای سرمایه‌داری جهانی به دنبال آن است، گسترش مفاهیم بازار آزاد و ایجاد دولت‌های کارآمد در آفریقا است. این مسئله که وجود خواست و کوشش آمریکا همچنان شاهد فزونی فقر و عملکرد نامطلوب دولت‌های آفریقایی هستیم، از یک سوناشی از کمبود سرمایه‌گذاری مادی و سیاسی بوسیله آمریکا است و از سوی دیگر سازگار نبودن ساختارهای سنتی و اقتصادی بالگوهای جدید مورد نظر آمریکا.

### سخن پایانی

آنچه آشکارا در مورد سیاست آمریکا در قبال آفریقا مشهود است، نگاه متفاوت به این قاره در مقایسه با دوران پیش از سقوط کمونیسم است. نگرش امنیتی و استراتژیک به مسائل آفریقا، امروزه جای خود را به اولویت دادن به دموکراتیزه کردن ساختار قدرت، و پیاده‌سازی قالب‌های اقتصاد بازاری بخشیده است.

رهبران آمریکا دریافته‌اند که تنیدگی فراوان و انکارناشدنی میان منافع ایالات متحده و شکل‌گیری

● آنچه اینک آمریکا بر حسب نیازهای سرمایه‌داری جهانی به دنبال آن است، گسترش مفاهیم بازار آزاد و ایجاد دولت‌های کارآمد در آفریقا است. این مسئله که با وجود خواست و کوشش آمریکا همچنان شاهد فزونی گرفتن فقر و عملکرد نامطلوب دولت‌های آفریقایی هستیم، از یک سوناشی از کمبود سرمایه‌گذاری مادی و سیاسی بوسیله آمریکا است و از سوی دیگر سازگار نبودن ساختارهای سنتی و اقتصادی بالگوهای جدید مورد نظر آمریکا.

30. Keller, Edmond J., and Donald Rothchild eds, 2001. **Africa in the New International Order: Rethinking States Sovereignty and Regional Security**. Boulder, Co: Lynne Rienner, p. 215.
31. **Statistical Abstract of the U.S.: 1997**, Washington D.C: Hoover's Business Press, Table 1302.
32. Sparks, Donald. L. 1997. **Economic Trends in Africa South of the Sahara**. London: Europa Publications, p. 11.
33. Clough, Michael, "The United States and Africa; The Policy of Cynical Disengagement", **Current History**, Vol. 91, No. 565. May 1992, p. 193.
34. Marguerite Michaels, "Retreat From Africa", **Foreign Affairs**, Vol. 70, No.1, January 1993, p. 93.
35. Callagh, Thomas M, "Africa: Falling off the Map", **Current Affairs**, Vol. 93, No. 579 January 1994, p. 1.
36. Chege, Michael, "Remembering Africa", **Foreign Affairs**, Vol. 71, No. 1, January 1994, p. 145.
37. Crocker, Chester A, "The Lessons of Somalia: Not Everything Went Wrong", **Foreign Affairs**, Vol. 73, No. 3. May - June 1995, p.2.
38. Diehl, Paul F., "With the Best Intentions", **Studies in Conflict & terrorism**, Vol. 19, No. 2, 1996, pp. 153-77.
39. Holmes, Kim R, ed, 1994. **A Safe and prosperous America: A US Foreign and Defense Policy Blueprint**, Washington D.C: The Heritage Foundation, 2nd ed, p. 48.
40. Higgs, Robert W, "The United States and Sub - Saharan Africa", **Naval War College Review**, Vol. 49, No.1, Winter 1996, p. 90.
41. Johnson, Phyllis and David Martin, eds. 1988. **Frontline Southern Africa: Destructive Engagement**. New York: Four Walls Eight Windows Publications, p. 82.
42. Khapoya, Vincent, 1994. **The African Experience: An Introduction**. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall, p. 226.
43. Arkhurst, Fredrick S., ed. 1975. **US Policy Towards Africa** New York: Praeger, p. 30.
44. Cason, Jim, and Bill Martin, "Clinton and Africa: Searching For a Post - Cold War Order", **ACAS proposed Agenda for Scholars of Africa**, No. 38, Winter 1993, p.4.
45. Coker, Christopher, Venter, Albert, 1989. **South African Government and Politics**, Johannesburg: Southern Publisher, p. 229.
46. Danopoulos, Constantine P. and Karl P. Magyar, eds. 1994. **Prolonged Wars: A Post Nuclear Challenge**. Maxwell AFB, AL: Air University Press.
47. Nkrumah, Kwame. 1965. **Neo - Colonialism: The Last Stage of Imperialism**. London: Panaf, P. IX.
48. The White House, Feb 1996, **The National** 1996, p. 37.
13. Taylor, Alan R. "The United States and the Middle East", in Tareq Y. Ismael, 1989. **International Relations of the Contemporary Middle East**. Syracuse: Syracuse University Press, p. 14.
14. Young, Crawford, 1982. **Ideology and Development in Africa**. New Haven: Yale University Press, p.324.
15. LeviterAriel, E. and Bruce W. Jentelson and Larry Berman, eds. 1992. **Foreign Military Intervention: The Dynamics of Protracted Conflict**. New York: Columbia University Press, pp. 165-75.
16. Schlesinger, James, "Quest for a Post Cold War Foreign Policy", **Foreign Affairs** Vol. 27, No.1, January 1993, p. 18.
17. **Ibid**, p. 18.
18. Clough, Michael 1992. **Free at Last? US Policy Toward Africa and the End of the Cold War**. New York: Council on Foreign Relations Press, p. 6.
19. Wilson, Henry S. 1977. **The Imperial Experience in Sub - Saharan Africa Since 1870**. Minneapolis: University of Minnesota Press, p. 95.
20. Oye, Ogunbadeju, 1985. **The International Politics of Africa's Strategic Minerals**. Westport, ct: Greenwood.
21. Mackinder, Halford, "The Geographical Pivot of History", **Geographical Journal**, Vol. 23, 1904, p.4.
22. Spykman, Nicholas. 1944. **The Geography of the Peace**. New York: Harcourt Bra-court Brace.
23. Callaghy, Thomas M. "Africa and the World Economy: Caught Between a Rough and a Hard Place", in John W. Harbeson and Donald Rothchild, eds. 1991, **Africa in World Politics**: Boulder, Co: Westview, p. 42.
24. Morgan, Earl Conteh. "The Military and Human Rights in a Post Cold war Africa", **Armed Forces and Society**, Vol 21, No.1, Fall 1994, p. 76.
25. Gordon, David F. et al. 1998. **The United States and Africa: A Post Cold War Perspective**. New York: W. W. Norton, p. 78.
26. Clapham, Christopher . 1996. **Africa and the International System: The Politics of the State Survival**. Cambridge: Cambridge University Press, p. 272.
27. Brown, Michael Barratt, 1995. **Africa's Choices: After 30 Years at the World Bank**. London: Penguin, p. 26.
28. Magyar, Karl P. 2000. **United States Interests and Policies in Africa**. New York: St. Martin's Press, p.1.
29. First, Ruth. 1970. **The Barrel of a Gun: Political Power in Africa and the Coup-detat**. London: Allen Lane the Penguin Press, p.4.

● دولت‌های آفریقایی از انجام وظایف خود بازمانده‌اند زیرا نه می‌توانند نیازهای مردم را از طریق سنتی (به لحاظ محدودیت‌های ایجاد شده از سوی نهادهای بین‌المللی) برآورده سازند، نه قادرند در چارچوب‌های مدرن به انجام دادن وظایف خود بپردازند. نتیجه این شده است که مردم یا یکسره از مشارکت در زندگی مدنی جامعه دست می‌کشند یا تنها وقتی که مسأله‌ای به سود آنها است با دولت همکاری می‌کنند و هر زمان که به سودشان نیست از دولت فاصله می‌گیرند و پشتیبانی خود را از آن دریغ می‌کنند.

● فرو پاشی ساختار نظام بین الملل به گونه ای که پس از پایان جنگ دوم شکل گرفته بود، این فرصت را نصیب آفریقا ساخته است که یوغ استراتژیک آمریکا و شوروی را در هم بشکند. «دوران اسلحه خانه را بگیر، سربازان را به بیرون از سرباز خانه بفرست، ایستگاه رادیو، اداره پست و فرودگاه را تصرف و شخص رئیس جمهور را دستگیر کن» در آفریقا به سر آمده است. این بدان مفهوم است که «عصر رژیم های دیکتاتوری راست و چپ که کمک های سخاوتمندانه دریافت می کردند و زیاده روی های داخلی آنها توجیه می شدند دیگر به پایان رسیده است.»

straints. New Haven: Yale University Press, p.50.

66. Kpundeh, Sahrjohn. 1995. **Politics and Corruption in Africa**. Lanham, MD: University Press of America, p. 44.

67. Chabal, Patrick and Jean Pascal Daloz. 1999. **Africa Works: Disorder as Political Instrument**. Oxford: James Curry, p. 99.

68. Robinson, William L. 1996. **Promoting Polyarchy - Globalization: US Intervention and Hegemony**. Cambridge: Cambridge University Press, p. 51.

69. Alden, C., "From Neglect to Virtual Engagement: The United States and its New Paradigm for Africa", *African Affairs*, No. 99, 2000, p. 360.

70. Dunn Kevin C. and Timothy M. Shaw, eds. 2001. **Africa's Challenges to International Relations Theory**. Basingstoke: Palgraw, p.46.

71. Young, T. and D. Williams, "Governance, the World Bank and Liberal Theory", *Political Studies*, Vol. 42, No. 1, March 1994, p.1.

72. Lewis, Peter M. 2001, **Pursuing US Economic Interests in Africa**. Washington DC: Center For Strategic and International Studies, p.4.

73. Gibson, J. and A. Gouws, 2003. **Overcoming Intolerance in South Africa: Experiments in Democratic Persuasion**. Cambridge: Cambridge University Press, p. 70.

74. Ayittey, George B.N. 1993. **Africa Betrayed**. New York, St. Martin's Press, p. 245.

75. Monga, Celestin, 1998. **The Anthropology of Anger: Civil Society and Democracy in Africa**. Boulder, Co: Lynne Rienner, p.6.

76. Lofchic, Michael F. 1989. **The Policy Factor: Agricultural Performance in Kenya and Tanzania**. Boulder, Co: Lynne Rienner, p. 113.

77. Azarya, Victor and Naomi Chazan, "Disengagement From the State in Africa: Reflections on the Experience of Ghana and Guinea", *Comparative Studies in Society and History*, Vol. 19, No.1, 1987, p. 121.

78. Dayart, Jean Francois Stephen Ellis and Beatrice Hibou, 1999. **The Criminalization of the State in Africa**. Oxford: James Currey, p.48.

79. Reno, William, 1998. **Warlord Politics and African States**. Boulder; Lynne Rienner.

80. Clapham, Christopher, "Democratization in Africa: Obstacles and Prospects", *Third World Quarterly*, Vol. 14, No. 3, 1993, p.425.

81. McGreal, Chris, "Tourist Death Cap a Loss". *The Guardian*, 6 March 1999, p.4

82. Fatton, Robert, 1992. **Predatory Rule: State and civil Society in Africa**. Boulder, Co: Lynne Rienner, p. 110.

**Security Strategy of Engagement and Enlargement**. Washington D.C: US Government Publishing Office, p. 40.

49. The White House, 1972. **U.S Foreign Policy for the 1970s: The Emerging Structure of Peace**. Washington DC: US Government Printing Office, p. 104.

50. World Bank, 1997. **World Development Report 1997**. New York: Oxford University Press, Table 1.

51. Chabal, Patrick, 1992. **Power in Africa: An Essay in Political Interpretation**. Basingstoke: Macmillan, p. 150.

52. Ayittey, George, B.N. 1993. **Africa Betrayed**. New York: St. Martin's Press, pp. 2-3.

53. Brown, Michael Barratt and Pauline Tiffin, 1992. **Short Changed: Africa and the World Trade**. London: Pluto, P.XVI.

54. **United Nations Handbook of International Trade and Development Statistics**, 1994, Table 27.

55. Haynes, Jeff and Trevor W. Parfitt and Stephen Riley, "Debt in Sub-Saharan Africa: the Local Politics of Stabilization", *African Affairs*, Vol. 86, No 344, 1994, p. 352.

56. World Bank 1997. **World Development Report 1997**. Oxford: Oxford University Press, Table 1.

57. United Nations, Department for Economic and Social Information and Policy Analysis, Statistical Division 1996. New York: United Nation, p. 74.

58. World Bank 1981. **Accelerated Development in Sub-Saharan Africa: An Agenda for Action (The Bery Report)**. Washington D.C: World Bank, p. 18.

59. Fantu, Chervi, 1989. **The Silent Revolution in Africa. Debt, Debt Developmental and Democracy**. Harare: Anvil, p. 28.

60. Gibbon, Peter, Yusuf Bangura and Arve Ofstad, eds. 1992. **Authoritarianism Democracy and Adjustment: The Politics of Economic Reform in Africa**. Uppsalla: The Scandinavian Institute of African Studies.

61. Alfred, Lisa, "Africa in U.S Foreign Policy", *ACAS Proposed Agendas for Scholars of Africa*, No. 38, Winter 1993, p.7.

62. Gitonga, Afrifa K., "The Meaning and Foundations of Democracy", in Walter O. Oyugi and E.S. Atieno eds. 1988. **Democratic Theory and Practice in Africa**, Portsmouth, NH: Heinemann, p. 19.

63. Famighetti, Robert, ed, 1994. **The World Almanac and Book of Facts**, 1994. Mahwah, NJ: World Almanac, P.155.

64. Good, K. "Development and Democracies: Liberal VS Popular", *African Insight*, Vol. 27, 1997, p. 253.

65. Decalo, Samuel, 1990. **Coups and Army Rule in Africa: Motivations and Con-**